

تاز رو رد کوه دامن بگردم که بود  
 شعله ادرک شمع مشهد ابایی  
 خاتم اناکل به پهلومی نماید حاجی  
 کلین دیکر بود هر جزوی را جزای  
 وحشت آباد بیابان مولود ماوی  
 میکند افلاک فراز است ابایی  
 خاکبار کوه شد کلاک معنی زای  
 جای انوار دشمنه احباب من  
 سنگ را از بنه سازد نرم زمینی  
 یکشاید صد زبان بهر طاعت بی  
 بسکه شد از بار محنت حلقه تریابی  
 چیرگیل اید برون از بنیضه عقیقی  
 نیست فرقی از کلین و بسته حارایی  
 محله خون جوشی از لب کویایی  
 حاجی تیره و نرک کل اید عصبایی  
 باوه میریزد کرافند سایه مینایی  
 دایمی پیداست چون جدول رفتنای  
 رشته گلدسته کرد دام دست پائی  
 گل جماع رنگ روشن میکند از جای

نیست خاموش می ارم دوست بهد لیم  
 سر نوشت من ز جوش ساده لوح شیدا  
 میکند از موج جملت سبز کوه طور را  
 لاله های طویر آید نیم بتابوت کلیم  
 از دماغ حاتم من خون نخوت مجله  
 جاک میزیم کردد جامه تنک بدن  
 باع معنی جوش بهار از ابر تو بر طینت  
 ش مید رضوان که بکنند نو بهار ای

نومهار لطف سعد الدین محمد انکه نیست  
 سایه گلش سیه ارجن ادای من

انکه از باغ فروغ آفتاب رای او  
 انکه تا شمع ضمیرش را بیاد آورده  
 انکه از بس سایه قدرش بنده افتاده  
 انکه چون معنی از او ماسه فرازی یافتم  
 بسکه یکتا گشته ام از هم بر اینبایی او  
 بهمت من بسکه بالدار کف احسان  
 عالم از یاد طبعش بسکه بر کیفیت است  
 چون باو طبع موزونش روغ از غم  
 باو طبع او که مرآت صفای طینت

بهر ابر جم بود بست سب بیدایی من  
 از حر بر صبح دارد پیرهن بزمی من  
 یکشد و منی بدوش فطرت بالای من  
 زده کوتاهی قیامی لفظ از بالای من  
 چشم اخول هم نمی بیند مرا همای من  
 شد دو عالم استین بهمت استغیای  
 شد بهو چون نیت می باوه در مینای  
 مصعب چربته کرده او دو سالی من  
 یکزد خون از ضمیر کلاک روشن رای